



### استخدام

تعدادی انسان دارای سیستم ایمنی ضعیف  
ترجیحاً مجرد  
جهت حضور در اماکن عمومی  
و بیمارستانی ایران  
تسویه:  
بعد از ابتلا به کرونا و مثبت شدن تست  
واحد تولید خبری بی بی سی فارسی

### خرید

دزدگیر خیلی  
خیلی خیلی هوشمند  
مسخره بازی و چوپان دروغگو  
بازی در نیابرد  
مجهز به سنسور تشخیص چهره  
از زیر جوارب پارازین  
جهت نصب در بانک  
و مراکز مهم

### دعوت به کار

به چند خواننده  
جهت بازیگری  
چند بازیگر  
جهت مجری‌گری  
و چند مجری  
جهت خوانندگی نیازمندیم.  
آدرس: ساختمان صدا و سیما  
اتهای راهرو سمت چپ

### استخدام

فردی با معده سالم،  
جادار و نوشابه نخورده  
نیازمندیم  
قابلیت خوردن همزمان بستنی ده  
اسکوپه و پیتزای سیر و استیک  
جهت گزینش رستوران‌های کشور و  
معرفی به مردم در فضای مجازی  
+ بیمه بدنه

# ردتانگ روی بدن یک کرونایی

واکنش رسانه‌های مختلف  
به پایان کرونا در ایران

محمد رضا شهبازی

بی‌بی‌سی فارسی

**بخش‌های ویژه کرونا در بیمارستان‌های ایران تعطیل شد**  
وزارت بهداشت ایران طی دستوری به بیمارستان‌ها از آنها خواست دیگر بخش ویژه‌ای را برای بستری بیماران کرونایی اختصاص ندهند. این در حالی است که کشورهای مختلف همچنان تدابیر ویژه بهداشتی و درمانی برای بستری مبتلایان به کرونا در نظر می‌گیرند. عدم توجه به کرونا که در ایران به آن «پایان کرونا» می‌گویند دلیل این تصمیم وزارت بهداشت ایران ذکر شده است.

ایران اینترنشنال

**ایرانی‌ها در چنبره بی‌توجهی دولت به کرونا**  
دولت ایران در تلاش است با ارسال پیام‌های تهدیدآمیز درباره اسهال، تب هفت روزه و بیماری‌هایی از این دست، ذهن مردم ایران را از کرونا دور کند. نیروهای نیابتی دولت ایران در فضای مجازی از روز گذشته با ارسال تصویر یک اتوبوس که روی بدنه آن نوشته شده «اسهال در کمین است» و شوخی با آن تلاش کردند به صورت غیرمستقیم این بیماری را مهم‌ترین معضل بهداشتی حال حاضر ایران جلوه دهند.

این در حالی است که اسهال بسیار بیماری ساده‌ای است و با رعایت بهداشت فردی می‌توان براحتی از آن جلوگیری کرد. برای مثال محمد بن سلمان هربار بعد از استفاده از دستشویی دست‌های خود را به مدت پنج دقیقه با آب و صابون می‌شوید و همین امیر باعث شده هیچ وقت اسهال نگردد هرچند اکثر اوقات بیست است.

شیکه تلویزیونی منافقین

**آخرین روزهای رژیم در پیش است**  
رژیم توتالیتر غیر مردمی با کار گذاشتن تیربار و تانک ضد نفر در مبادی مراکز بهداشتی مردم مشکوک به کرونا را از نزدیک شدن به این مراکز باز می‌دارد.  
یکی از این شهروندان در حالی که رد تانک روی



لباسش مشخص بود به خبرنگار مجاهد ما گفت: اینها می‌گویند فوتی‌های کرونا صفر شده، بله، درست است، صفر شده چون شما هر کسی را که مشکوک به کروناست دستگیر می‌کنید و در سیاهچال می‌اندازید و می‌کشید.  
وی در پاسخ به این سؤال که حال چه می‌خواهد بکند، گفت: چه میدونم؟ برم بسایم ببینم این رد تانک پاک میشه یا نه. دفعه پیش که تانکی شد لباسم هرچی وایتکس زدم نرفت.

من و تو

**مردم ایران در حسرت روزهای اعلیحضرت**  
دولت ایران تلاش می‌کند بعد از دو سال و نیم سر و کله زدن با کرونا، اعلام کند دیگر کرونا کشته نمی‌گیرد. در صورت اثبات ادعای دولت ایران، بعد از میلیون‌ها دلار هزینه، چند صد هزار کشته، سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی تحت عنوان قرنطینه، تازه ایران می‌شود مثل دوران اعلیحضرت که در آن کرونا نبود!  
یعنی چیزی را که دولت ایران با کلی هزینه و کشته و سرکوب به دست آورده، چیزی است که در زمان حکومت اعلیحضرت براحتی وجود داشت.  
در همین باره گزارش سانیو و آریا را درباره بوسه نوید محمدزاده و فرشته حسینی در کن ببینید!  
سانیاجون، در خدمتیم.

امین شفیعی

آن یگانه مهره یک راست، آن سانتری بی‌کم و کاست، آن لایق استوری سوس ماست، آن ممدوح مدح بگوری، کاپیتان الکپاتین وریا غفوری (صاف شوته) صاحب جاه و جلال بود و کاپیتان استقلال بود.  
در مدح جلالتش گفته‌اند که همواره در حلقه مریدان خاصه بود و مریدان بر او امر او مأمور. تا آن حد که یاران را امر فرمود که به جامه سیاه درآیند و آنکه را نظر موافقت نبود، مریدان گریبان دریدند و به صحرائش رسیدند تا نظر موافقت ایشان بستانند.  
روزی در حال تست کرامت جدیدش بود که علامه‌ای بر او وارد شد و گفت تو چگونه چندان دانی که من هرچه تا کنون دانستم، نادانستم را مسلم فرمود؟ پس دست از تست کرامت کشید و پرسید: چی؟!  
حکیم گفت از ریاضیات چه دانی؟  
گفت آن دادم که از ۱ تا ۱۱، ۱۱ عدد بود و از ۱۱ تا یک، ۱۱ بار عدد!

علامه به شگفتی اندر شد و پرسید: از هندسه چه دانی؟  
گفت شکل کایت را در لحظه سوت داور می‌باید ساخت و پس از آن هرچه کنی همان درست باشد!  
پرسید از سیاست چه دانی؟  
گفت نفوذ از چپ کنی تا راست تهی گردد و نفوذ از راست، نفوذ از چپ باشد حریف را و جز از طریق چپی به راستی نتوان رسید!  
پرسید از اقتصاد چه دانی؟  
گفت تا ۹ رقم صفر توانم شمرد.

پرسید از ژئوپلیتیک؟  
گفت: دانم که بسیط زمین از شدت گردی توپ فوتبال را ماند.  
علامه حیران شد و گفت این همه علوم از کجا فراگرفتی؟

گفت آن زمان که خامنی‌چون تو به نگارش «علم بهتر است یا ثروت» مشغول همی شدند، مرا طریقت سوباسا پیش افتاد.  
علامه را از این بینش سر تعظیم نبود و گفت: ادا شات وریا ویشوت شواتی کما شات اسکرینه؛ شوت وریا اسکرین شات استوریش را ماند شوتان عالم را!  
در ذکر کرامت ایشان آورده‌اند که تلویزیون را منع نمودی از برداشت چهرت خویش؛ چون نشانش در تلویزیون نیامدی، مریدان نعره کشیدند و تلویزیون هر بار که این کرامت بدیدی جمله ال ای دی‌ها بر زمین ریختی و از سر استیصال فرمودی؛ قصمت‌ها هنا لسان القال. یعنی فصل نقل و انتقالات را پایان کی شدی تا اینان را زبان به کام باز آید؟

پیوسته از غم مردمان بخروش بود هیچ جز اشک چشم رزق او ندادندی تا آن زمان که دست روزگار وی را گنده قاچی از کیک بیت‌المال حوالت داد و سند پنت هاوسی قیالت؛ لیک غم مردم از فراز برج وی پدیدار بود. پس آنقدر به زار ایشان مشغول گشت تا استخر پنت هاوس از آب دیدگانش پر شد و وی در غصه مردم به کراال سیته مشغول.

محمد اسدی

**اصل حکایت**  
دزدی به خانه پارسانی در آمد. چندان که جست چیزی نیافت. دلنگ شد. گفت: مگر یارانه نمی‌گیری شیخ؟ شیخ مثقالی پنیر در دهان محروم نشود.

۴ درصدی!

دزدی به خانه پارسانی در آمد. چندان که جست چیزی نیافت. دلنگ شد. گفت: مگر یارانه نمی‌گیری شیخ؟ شیخ مثقالی پنیر در دهان گذاشت و گفت: دهک دهمی هستم.

پارسانی ناقلا

دزدی به خانه پارسانی در آمد. چندان که جست چیزی نیافت. کیسه‌ای زرو و سیم پیش پارسا انداخت و برون شد. پارسا کیسه را توی صندوقی از طلا انداخت و گفت: امشب هم پیداش نکرد.

داری تعارف می‌کنی!

دزدی به کاخ سعدآباد در آمد. چندان که جست چیزی نیافت. دلنگ شد. شاهزاده خبر شد. گفت: اگر کاخ گلستان هم توی چمدان جا می‌شد، باری می‌زدیم.

شنگول و منگول و پارسانی مفولک

گرگی دست و پایش را با آرد سفید کرد و به خانه پارسانی در آمد. چندان که جست چیزی نیافت. گفت ببخشید مثل اینکه حکایت را اشتباهی آمده‌ام.

حق دارید. چون آموزش نداده‌ایم!

دزدی به خانه وزیر در آمد. چندان که جست چیزی نیافت. دلنگ شد. وزیر خبر شد. یک میلیون تومان در راه دزد انداخت و گفت: پول را بستان و کسب و کاری راه بینداز. دزد گفت: باقیش را پس انداز کنم؟

میبارز پلاستیکی

سلبریتی صنعتی به جشنواره‌ای در آمد. چندان که جست، جایزه‌ای نیافت. دلنگ شد. پس لگدی نثار مملکت خویش کرد و گفت: «رعیت نان و پیاز سق می‌زنند». داو خبر شد. جایزه عنتر طلایی پیش پایش انداخت.

کوکب با سلیقه یا سلیقه؟

دزدی به خانه کوکب خانم در آمد. چندان که جست چیزی از پنیر و شیر و ماست نیافت. دلنگ شد. کوکب خانم خبر شد. نشان پیچ اینستاگرام را در راه دزد انداخت. کوکب خانم بلاگر لبنیات شده بود.

هم در عزام هم در عروسی

دزدی به خانه پارسانی در آمد. در و دیوار همه سیاه پوش بود. چندان که جست پارسا را نیافت. دلنگ شد. به تماشای عروسی ساسی مانکن نشست تا دلش گشاد شود. پس پارسا را مجلس عروسی دید که از هفت جهت به کمرش قر می‌دهد. دلنگ‌تر شد.

گفتم خندیدیم، دیگه بسه!

پارسانی به خانه دزدی در آمد. گلیم را از زیر پای دزد بیرون کشید و گفت: بیخشید این دستبافه کلی قیمت داره.

محمدهمطهری

**فروردین:** امروز روز شماسست. البته اگر از پنجر شدن ماشین، کم شدن کلید خانه، باز شدن بند کفش و زمین خوردن یا گیر کردن پاشنه کفش در پر روی جوی و چند اتفاق ساده دیگر چشم‌پوشی کنید.

**اردیبهشت:** گاو‌تان زباید. البته اگر گاو داشته باشید. اگر گاو ندارید قسط عقب مانده که دارید! امروز واریز نکنید، حسابتان را می‌پنند.

**خرداد:** امروز از خانه بیرون نروید. امروز روز شانس شماسست و شانس فقط یکبار در خانه شما را می‌زند. پستیچی دم در خانه‌تان می‌آید و بسته‌ای را که چهل و شش روز پیش سفارش داده بودید بعد از کلی پیگیری و شکایت و دعا با بسته‌بندی پاره‌یوره و به‌صورت درب و داغان تحویل خواهد داد.

**تیر:** مراقب ماشینتان باشید و از مسیرهای ایمن رانندگی کنید. با سرعت مطمئن برانید و فاصله‌تان با ماشین‌های اطرافتان را حفظ کنید. نه اینکه خطری تهدیدتان کند، نه! دیروز بیمه ماشینتان تمام شده و هر اتفاقی، خیلی برایتان گران تمام می‌شود.

**مرداد:** یک مردادی پونصد تومان از من دستی گرفته. لذا نمی‌توانم برایتان چیز مثبتی بنویسم. اگر امروز بیاورد پس بدهد، روزتان خوش می‌شود.

**شهریور:** امروز هوا ابری است و روز بدشانسی شما. لطف کنید ماشینتان را به کارواش ببرید بلکه یک ذره باران بیاید. خفه شدیم!

**مهر:** پول به اندازه کافی با خودتان ببرید. امروز به یک حراجی توپ برخورد خواهید کرد که جان می‌دهد برای خرید کردن. همه مایحتاج این چند وقته را از آنجا تهیه کنید. نامرید اگر آدرسش را به من ندهید، شماره را یادداشت کنید: صفر نهصد و ...

**آبان:** برعکس مهرماه‌ها، شما امروز اصلاً با خودتان پول نبرید. آن رفیق مایه‌دارتان بود که از پارسال از او خبری نداشتید، خب؟ امروز اتفاقی همدیگر را می‌بینید و به شما تعارف می‌کند سوار ماشینش شوید. کیف پول نبرید و همه چیز را میهمانش باشید.

**آذر:** نمی‌دانم چرا توی بختتان هیچ چیز نیست! سفید است.‌ها شاید قرار است سفیدبخت شوید. یا جواب مثبت می‌دهید یا می‌گیرید یا اگر جواب منفی در کار باشد، همان موجب سفیدی بختتان می‌شود. عجله نکنید.

**دی:** شما کاملاً راحت باشید. خبری نیست امروز. اها! چرا یک گلدان از بالای... او... مرید؟ زنده‌اید هنوز؟

**بهمن:** نگذارید شازر گوش‌تان تمام شود. امروز روز اتفاقات خوب است. اینترنت خود را چک کنید و تا شب یک بند در فضای مجازی باشید. سلبریتی موردعلاقه‌تان امروز یک پست می‌گذارد و شما می‌توانید اولین کامنت را زیر پستش بگذارید. امید است کامنتان لایک هم بشود.

**اسفند:** آبتان کم بود؟ ناتنان کم بود؟ دانشگاه رفتن تا چی بود؟ امتحان امروز را خراب می‌کنید. بروید کمک کنید استاد نیندازد نان!

بهراد توفیق‌فر

**خدمات پزشکی در دوره پهلوی**  
دودمان پهلوی همان‌طور که از «دود» شان معلوم است، خیلی به سلامتی و اینهای مردم اهمیت می‌دادند تا جایی که پزشک هم از خارج وارد می‌کردند حتی (خب هند هم خارج است دیگر). البته که این پزشک‌های وارداتی را به طور مساوی بین همه شهرهای کشور بخش می‌کردند یعنی چطور؟ یعنی این‌طوری که به‌صورت مساوی به تهران ۱۰ تا و به‌صورت مساوی به شهرهای بزرگ هرکدام یکی و به بقیه شهرها هم به‌صورت مساوی، هیچی پزشک تعلق می‌گرفت.

در خود تهران هم به‌صورت مساوی به بالای شهر ۱۰ تا و به بقیه جاهای شهر باز هم به‌صورت مساوی هیچی پزشک خارجی تعلق می‌دادند. بقیه امکانات پزشکی و بهداشتی هم کمابیش با همین فرمول مترقی توزیع می‌شد. یکی دوتا بیمارستان موجود هم با همه امکانات، کلیه خدمات که هیچ، شست پای خدمات را هم به مردم ارائه نمی‌دادند و دیدن شاه، در حال انداختن نانوا توی تئور نانوا، راحت‌تر از پیدا کردن تخت در بیمارستان بود.

قیمت خودکار بیک هم بدون تغییر مانده بود و همه همراهان می‌توانستند با خودکار بیک، برگ ترخیص بیمار را از مرده‌شوی خانه قبرستان امضا کنند. همان‌طور که در کاریکاتور مجله توفیق (۱۳۴۱) می‌بینید، پهلوی اعتقاد داشت: چو آهنگ رفتن کند جان پاک/ چه بر تخت [بیمارستان] مُردن، چه روی خاک [کوچه].

من نمی‌دانم دیگر چه می‌خواستیم؟ هان؟! آهان! راستی در برخی بیمارستان‌ها خدمات پرستاری و مراقبتی توسط «نرس»‌هایی که از این کلاه نصفه‌های سفید روی سرشان می‌گذاشتند و دامن آبرفته می‌پوشیدند، ارائه می‌شد که به ما و شما ربطی نداشت.

## مروزی بر مطبوعات طنز قدیمی ایران | چه روی خاک، چه زیر خاک

